



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلی الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

پرسش و پاسخ قبل از کلاس

س ...

مخالفت احکام واقعی با واقع، غیر معقول است، یعنی در حقیقت مخالفت نصوصی که از منبع وحی است با احکام واقعی غیر معقول است.

س ...

کلام این است در جایی که به تعیین، این جایی که می گوید در اصول عملیه، در خود امارات هم اشکال ندارد مثل موارد علم اجمالی، می دانم یکی از دو روایت حجت است (اجتماع حجت بلا حجت) ولی چون علم اجمالی دارم باید به هر دو عمل کنم. اینکه باید به هر دو عمل کنم یک مسئله است و مسئله دیگر، آنجایی است که به صورت تعیین باشد، فرض کنید روایت خاص، حکایت از وجوب می کند و می دانم این، مطابق با واقع نیست. اینکه شما می گوید که ما گفتیم باید احتمال مطابقت باشد در آنجایی است که به نحو تعیین باشد اما موردی که به نحو علم اجمالی و از باب علم اجمالی و از باب احتیاط است، اینکه لازم نیست در آن احتمال مطابقت تفصیلی باشد، ما این را که نگفتیم.

س ...

منظور این است که حکمی که در مقام بیان حکم واقعی است نه اینکه مبنی بر خلاف حکم واقعی باشد. معقول نیست که احکامی که در صدد بیان احکام واقعی هستند مبنی بر امور خلاف واقع باشند. مثلاً بخواهد بگوید وقت طلوع شمس، نماز شما قضا می شود، این گونه بیان کند و بگوید خورشید حرکت می کند، یا می خواهد بگوید وقت نماز ظهر و عصر، تا غروب است، به گونه ای بیان کند که حاکی از حرکت خورشید به تحت افق باشد، منظور این است نه آنچه که شما برداشت کردید. یعنی احکامی که وظائف مکلفین را بیان می کنند در قالب های خلاف واقعیت، در قالب هایی که با واقعیت سازگار نیست، بیان شوند؛ یعنی مثلاً تعبیر شود به حرکت خورشید، حکم نماز را بیان می کند، اما می گوید اگر خورشید حرکت کرد، گفتیم که این خلاف عصمت است و یا دروغ است و یا جهل است هیچ کدام بر خداوند متعال و کسانی که منبع تبیین احکام الهی هستند جایز نیست. اگر شرائط تقیه باشد، حساب جدایی دارد و آلا منظور ما از این عبارت این بود. و لذا گفتیم معنای «زالت الشمس» یا «طلعت الشمس» این نیست که خورشید، برای تابش، تحرک پیدا کرد، «طلعت الشمس» یعنی خورشید تابید ولی مردم خیال می کردند تابش خورشید یعنی حرکت خورشید به دور زمین، و آلا اگر گفته شود «خورشید تابید» معنای آن این نیست که خورشید حرکت کرد و سازگار با این است که زمین حرکت کرد.

س ...

موارد اجتماع حجیت بلا حجت، یکی از این دو روایت قطعاً کذب است اما کذب بودن روایت دیگر، معلوم نیست، باید به هردو عمل شود از باب علم اجمالی، نه از باب حجیت به معنای جعل حجیت، بلکه به معنای از باب علم اجمالی به وجود حجت.



س ...

چون دلیل انسداد اقتضای ترتیب این اثر را نمی کند؛ چون اصلاً از آن حجیت در نمی آید، مفاد دلیل انسداد یا تبعض در احتیاط است، اصلاً مفاد دلیل انسداد جعل حجیت نیست تا بگوییم جعل منجزیت و معذرت است، مفاد دلیل انسداد این است که احتیاط تام لازم نیست و در ماعدای یک قسمتی، شما می توانید احتیاط نکنید، در موارد ظنون، لازم نیست احتیاط کنید.

س ...

اصلاً با قطع نظر از آن جهت، فرض این است که مفاد دلیل انسداد اصلاً حجیت نیست، نتیجه دلیل انسداد این است که احتیاط تام لازم نیست و رعایت آن علم اجمالی یا رعایت آن تکالیف واقعی ای که اهمال آن موجب این است که ما «کالبهائم و المجانین» باشیم، جایز نیست، منتهی به مقداری که اگر در همه موارد آن، احتیاط را اعمال کنیم هرج و مرج پیش می آید، به آن مقدار شارع راضی نیست.

س ...

انسدادی می گوید ما صغریاً علم نداریم، علمی هم نداریم، یعنی حجت مثل «صدق العادل» هم نداریم، نه علم به احکام داریم و نه حجت خاص بر احکام داریم. نه علم داریم که به آن عمل کنیم و نه ظن معتبر بالخصوص داریم که به آن عمل کنیم و لذا عقل می گوید شما باید رعایت کنید وظائف واقعی را در حدود موارد مثلاً ظن به تکلیف، ولو آن ظن علم نیست و دلیل بر اعتبار آن وجود ندارد اما امر دائر است که شما رعایت تکالیف را در موارد ظن به تکلیف نکنید یا در موارد ظن به عدم تکلیف. شما وقتی که در موارد ظن به تکلیف، رعایت نکنید باید در موارد وهم در تکلیف (ظن به عدم تکلیف است) رعایت کنید؛ چون نمی توانید در احتیاط، جمع بین اطراف کنید و نمی توانید احتمال تکلیف را رعایت کنید هم در موارد مظنون و هم در موارد موهوم، وقتی که در همه موارد نمی شود در برخی باید موارد ظن به تکلیف را بر وهم به تکلیف، ترجیح دارد، معنای انسداد، این است.

س ...

می گوید این امر قلبی را باید انجام دهی، یعنی علاوه بر فعل جوارحی، یک فعل قلب هم بر شما لازم است و یک عنوان قصد لازم است پس بنابراین تعبد شرعی، تعبد به یک امر قلبی با خبری که حجت است محذوری ندارد و لازم نیست که مضمون خبر، یک امر مربوط به جوارح باشد. خبر می تواند وظیفه قلبی را بر عهده شما بگذارد، آن وظیفه قلبی یا قصد قربت است، یا قصد وجه است و یا عقد القلب است که به عقد القلب، اعتقاد می گویند.

بررسی حجیت اخبار مربوط به امور تکوینی

بحث ما در جلسه قبل منتهی شد به اینکه دلیل حجیت اخبار آحاد نسبت به اخبار از مضامین اخباری که احتمال صدور آنها از ائمه اطهار ع وجود دارد، ادله حجیت خبر نسبت به جواز اخبار قاصر است. تا اینجا ما در حقیقت در اخبار حاکی از امور واقعی، دو اثری که تعبد به آنها معقول بود را بحث کردیم ولی گفتیم واقع نیست، یکی اعتقاد بود و دیگری اخبار.



باقی می ماند بحث در إسناد، در مورد موارد دیگر گفتیم که اصلاً معقول نیست و برخی موارد هم اگر معقول است محتمل نیست و بحث آن گذشت. ولی بحث در سه اثر است که تعبد به آنها معقول است، اما بحث در وقوع آنهاست. بعد از اینکه که تعبد مقول است، آیا واقع است یا نه؟

یکی از آن سه اثر، اعتقاد است و اثر دیگر، إخبار است. إخبار به معنای حکایت از آن مضامین است با قطع نظر از إسناد، مثلاً روایت دالّ بر مفید بودن شیئی را بدون توسیط و إسناد، از خود مطلب، خبر داده شود مثلاً خوردن فلان خوراک مفید است یا انجام فلان کار (مثل حجامت) مفید است. مورد سوم، اثر إسناد است.

حجیت اخبار مربوط به امور تکوینی نسبت به اثر اعتقاد

نسبت به اعتقاد در امور اعتقادی، در جای خودش مطرح کردیم و گفتیم که هم تعبد، معقول است و هم ادله حجیت خبر، نسبت به آن اثر هیچ قصوری ندارند منتهی صغریاً باید فرض شود که آن مورد، از مواردی است که مربوط به اعتقاد است، مثل اینکه خبری حکایت کند از وجوب اعتقاد به رجعت. همان طوری که اگر خبر، حکایت کند از وجوب اعتقاد به معاد، با این تفاوت که در مورد معاد، تحصیل علم به معاد از باب مقدمه اعتقاد واجب است ولو اعتقاد بدون علم هم ممکن است اما آنچه که مطلوب است حصه ای از اعتقاد است و آن اعتقاد مبنی بر علم است و لذا علم از قبیل شرط واجب است مثل وضو که لازم التحصیل است، همان طوری که شما می توانید نماز را بدون وضو بخوانید که درست نیست، می توانید بدون علم، معتقد به معاد شوید که این اعتقاد درست نیست، «درست نیست» به این معناست که مجزی نیست. آن عقیده ای که وظیفه هر مکلفی است اعتقاد از روی علم است نه از روی تقلید، لذا در رساله های عملیه نوشته اند: باید اعتقادات بر اساس علم باشد، منظور از این اعتقاداتی که باید بر اساس علم باشد توحید، نبوت، معاد و امامت است.

اینکه می گویند اعتقاد باید بر اساس علم باشد، معنای آن این است که اعتقاد بر اساس تقلید هم ممکن است ولی کافی نیست. ولی در اعتقاد به غیر از آن امور خاصی که علم در آنها لازم است، در سایر موارد می تواند اعتقاد بدون علم، مورد تکلیف قرار گیرد. و لذا گفتیم که اگر خبری دالّ بر این باشد که بر شما اعتقاد به رجعت واجب است ولو از آن خبر، علم به واقعیت داشتن رجعت حاصل نشود اما در عین اینکه علم به رجعت وجود ندارد، اعتقاد به رجعت، واجب خواهد بود. ما این را در ماه مبارک رمضان به طور مفصل دنبال کردیم و گفتیم که تعبد به این اثر، معقول است و قصوری در ادله حجیت خبر، نسبت به این اثر وجود ندارد.

منتهی مشکل ما در اخبار اعتقادی (در غیر امور خاصه) صغروی بود که آیا واقعیت هر امری مستلزم اعتقاد است یا نه؟ گفتیم که ممکن است رجعت، واقعیت داشته باشد اما حتی اگر علم به آن هم داشته باشیم اعتقاد به آن، بر ما واجب نباشد تا چه برسد به آنجایی که نسبت به رجعت، علم وجود نداشته باشد تفصیل این کلام گذشت.

حجیت اخبار مربوط به امور تکوینی نسبت به اثر إخبار

اثر بعدی قضیه إخبار بود که این قضیه مورد اختلاف بود بین مرحوم خویی و مرحوم تبریزی، مرحوم خویی فرمودند که بر اساس ادله حجیت خبر، إخبار به مضامین اخباری که حاکی از امور تاریخی، واقعی و مسائل پزشکی باشد، ایشان فرمودند که إخبار، جایز است و این جایز بودن طبق مسلک مرحوم خویی است که در مقابل مسلک مرحوم آخوند می باشد.



اما مرحوم تبریزی فرمودند که جایز نیست. و ما در جلسه قبل گفتیم بله از ادله حجیت خبر، بعد از معقولیت تعبد به اخبار، وقوع تعبد به جواز اخبار، استفاده نمی شود. دلیل ما با آنچه که مرحوم تبریزی ذکر کرده اند فرق می کرد، ایشان فرمودند: بنای عقلا قصور دارد کأنه تعبد به خبر در بنای عقلا به لحاظ این اثر وجود ندارد، و بر این اساس ایشان با اینکه قائل به حکومت و تعبد به علم در باب خبر و اماره هستند ولی فرمودند: کأنه تعبد به علم بودن به مقدار بنای عقلا است و بنای عقلا در ناحیه اثر اخبار وجود ندارد.

اما بیان ما این بود که اصلاً دلیل حجیت فی حدّ نفسه اطلاق ندارد که بخواهد حدود بنای عقلا محدود شود، حتی اگر دلیل حجیت، دلیل لفظی باشد و فرض این است که مفاد آن این است که می خواهد ما را متعبد به علم بکند، گفتیم آن متعبد به علم کردن به حسب دلالت لفظ، نتیجه آن این نیست که شما را متعبد می کنیم به لحاظ آثار مترتب بر علم هم، بلکه نهایت چیزی که می تواند باشد تعبد به لحاظ آثار مربوط به عمل است غیر از مسئله آثار مترتب بر علم، آثار مترتب بر واقع، نه آثار مترتب بر علم به واقع؛ چون مفاد این ادله ولو تعبد به علم است، می گوید «تشکیک نکنید، شما علم دارید» اما «علم دارید» مفاد آن این است که طبق این علم عمل کنید، در اینجا بنا را بر واقعیت بگذارید. تعبد به علمیت، یعنی تعبد به آن جنبه طریقی علم و بنای بر واقعیت مؤدای امارات، که اگر واقعیت می داشت به آن عمل می کردید، شارع می گوید شما بنا را بر واقعیت بگذارید. حیث جنبه طریقی و کشف علم قدر متیقن است و بیش از آن، تعبد به علم حاکی از آثار، که عبارت از اثر مترتب بر علم است، این نیست و از ادله جعل علمیت، استفاده نمی شود.

این عرض ما بود که با مرحوم تبریزی در تقریر متفاوت بود اما در نتیجه متحد بود و لذا تعبد به علم، ولو به ادله لفظیه، نه به بنای عقلا، نتیجه آن لزوم ترتیب آثار علم به واقع به عنوان اثر موضوعی نیست بلکه نهایت لزوم ترتیب آثار علم به واقع از این حیث که طریق است می باشد نه علم از این حیث که موضوع است. «علم دارید» یعنی واقعیت دارد؛ چون حالت کشف خصوصیت لازم علم است و تعبد به علمیت به اعتبار آن خصوصیت لازم است که کشف می باشد لذا تعبد به علم حقیقتاً تعبد به معلوم است نه تعبد به نفس علم، تا بخواهد اطلاقی در دلیل تعبد، نسبت به آثار مترتب بر علم به واقع بار شود. بحث از اینجا گذشت.

حجیت اخبار مربوط به امور تکوینی نسبت به اثر اسناد

نکته ای که امروز متعرض آن می شویم به لحاظ اثر اسناد است. آیا ادله حجیت خبر، تعبد به لحاظ اسناد را به دنبال دارد؟ مثلاً اسناد بدهید و بگویید امام صادق ع فرمود و حال اینکه شما ننشیده اید که امام صادق ع فرموده باشد. آیا اینکه زراره از امام صادق ع نقل کرده است ما می توانیم بگوییم امام صادق ع فرمود؟ همه وسائط ثقات هستند آیا می توانیم اسناد بدهیم؟ آیا دلیل حجیت خبر، مصحح اسناد هست یا نه؟

این بحث به نوعی مبتنی بر همان بحث جواز و عدم جواز اخبار است ولی ما با اینکه گفتیم از ادله، تعبد به اخبار بر نمی آید، در اسناد حرف ما متفاوت است و می خواهیم بگوییم از ادله، تعبد به اسناد بر می آید. خوب دقت شود این یک بحث مفیدی است.

در اینجا ممکن است بدواً به نظر بیاید که مبنای این مسئله همان مبنای جواز اخباری است که در مسئله اثر اخبار در تعبد به خبر مطرح شد که اگر قائل به مسلک مرحوم نائینی و مرحوم خویی شدیم، اخبار جایز خواهد بود؛ چون موضوع



اخبار علم است و در مورد اخبار، تعبد به علمیت شده است، شما اگر علم به واقع داشتید، اخبار جایز بود، حالا که علم به واقع ندارید و خبر، حاکی از آن شیء است، باید اخبار جایز باشد از باب تعبد به علم، اسناد هم الکلام الکلام. شما اگر علم به استناد این کلام به معصوم ع داشتید و از معصوم ع شنیده بودید، اسناد جایز بود، در فرضی که علم ندارید و زرارہ برای شما نقل کرده است، واسطه یا وسائط ثقات برای شما نقل کرده اند، اگر بگوییم شارع ما را متعبد به علم نسبت به آنچه استناد آن بر ما مشکوک است، شارع ما را متعبد به علم به آن کرده است، پس بنابراین اسناد مترتب بر علم است، با تعبد به خبر، باید بار شود.

تفاوت اسناد با اخبار

اسناد، مثل اخبار است، فرق آن با اخبار این است که در اخبار، شما مضمون خبر را با قطع نظر از اسناد بیان می کنید، مثلاً می گوئید که حجامت مفید است، در حالی که احتمال می دهید هیچ فایده ای ندارد و مضر است. چون روایت این را از معصوم ع نقل کرده است و دلیل حجیت می گوید بنا بگذار بر دو چیز، بنا بگذار بر واقعیت، نه فقط بر واقعیت، بر علم به اینکه آن مضمون، واقعیت است. ممکن است که حجامت واقعا مفید باشد اما اگر من علم نداشته باشم، اخبار از این کذب است. تعبد به علمیت بود که توانست جواز اخبار را درست کند مثلاً شما علم دارید که حجامت مفید است.

در اسناد هم الکلام الکلام، شما علم به استناد ندارید و نمی دانید که امام صادق ع این را فرموده اند بلکه زرارہ گفته، شارع فرموده اگر ثقه ای به شما شیئی را گفت، شما به آن شیء علم دارید. من اگر علم می داشتم که امام صادق ع فرموده است، اسناد دادن جایز بود؛ چون اسناد از روی علم بود، حالا شارع گفته که خبر زرارہ علم است، گویا شما علم به صدور این خبر از امام صادق ع دارید پس اسناد هم جایز است.

نظر مرحوم خویی

ولو مرحوم خویی این را مطرح نکرده است اما باید حرف مرحوم خویی علی القاعده این باشد. همان بیانی را که در مسئله جواز اخبار فرمود، در جواز اسناد هم خواهد فرمود. ولذا تمام اخبار حتی در مجال فقه، مرحوم خویی می فرمایند اسناد آنها جایز است. نه اینکه بگویید نماز واجب است، این اخبار است، بلکه بگویید امام صادق ع فرمودند نماز واجب است، یعنی به امام صادق ع اسناد بدهید درحالی که از امام صادق ع نشنیده اید و از زرارہ شنیده اید. اخبار از مسائل فقه مثل دیگر اخبارات که ثقات، خبر از معصومین ع می دادند، بر اساس حجیت خبر، از نظر مرحوم خویی که حجیت خبر به معنای تعبد به علم است، جایز است و مرحوم خویی به شما خواهد فرمود که روی مسلک مرحوم آخوند اخبار جایز نبود، پس اسناد هم جایز نیست.

ولذا اگر در ماه مبارک رمضان، کسی اسناد به معصوم ع بدهد طبق مسلک مرحوم آخوند باید روزه این شخص باطل شود. اگر بگوید امام صادق ع فرمود، علم به اینکه امام صادق ع فرموده ندارد، مضمون خبر هرچه می خواهد باشد، چه فقه باشد، چه تاریخ باشد، چه قصص و حکایات انبیا و رسل باشد و چه مسائل پزشکی باشد، اینکه بگوید امام صادق ع فرمود، طبق مسلک مرحوم آخوند، دروغ و قول به غیر علم است ولی طبق مسلک مرحوم خویی قول به علم است؛ چون خبر زرارہ



علم است، پس قول بر اساس آن، تعبداً قول به علم است. ولی مرحوم آخوند که فرمودند حجیت به معنای منجزیت و معذرت است و این در جایی است که اثر، بر واقع مترتب باشد نه بر علم به واقع، پس نه اخبار جایز بود و نه اسناد جایز است.

نظر مرحوم تبریزی

علی القاعده طبق آن مشیی که مرحوم تبریزی دارند، ایشان هم اینجا می فرمایند که اسناد جایز نیست با اینکه مسلک مرحوم تبریزی در حجیت اماره (تعبد به علمیت) با مسلک مرحوم خویی یکی است در عین حال، اسناد جایز نیست؛ چون حجیت خبر، به بنای عقلا، به لحاظ اثر اسناد نیست، به لحاظ همان جری عملی است نه به لحاظ اسناد. همان طوری که به لحاظ اخبار نیست، به لحاظ اسناد هم نیست. یعنی دلیل حجیت نیامده که به امام صادق ع نسبت بدهیم، آمده که طبق اخباری که از امام صادق ع آمده، طبق آنها عمل کنیم، اگر می گوید واجب، به آن عمل کنیم و اگر می گوید حرام، آن را ترک کنیم. اگر بگویید واجب یا حرام، ما بگوییم امام صادق ع فرموده است، ادله حجیت خبر، به لحاظ این اثر نیامده است.

مقایسه اقتضا می کند که مرحوم تبریزی به همان نکته ای که تشکیک کرد در اینکه ادله حجیت خبر بخواهد اثر جواز اخبار را بار کند به مضمون، علی القاعده ایشان می فرماید دلیل حجیت نیامده که جواز اسنادساز باشد. این بیان، سیر بحث بود به حسب آنچه مقتضای کلمات گذشته بود.

نکته: اگر آنچه که اسناد می دهیم مستفاد از این دو آیه باشد: «حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»^۱ و «فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ»^۲، یعنی اگر از مجموع اینها در آمد که اقل حمل شش ماه است عیب ندارد و به اسلام نسبت می دهیم که کمترین مدت بارداری برای پایداری جنین و امکان بقاء آن شش ماه است

مرحوم خویی همین حرف را باید بزنند چون اسناد مثل اخبار از مضامین است، به جای اینکه بگوییم نظر اسلام این است همین طور بگوییم کمترین مدت حمل شش ماه است، ممکن است اینطور نباشد و کمترین مدت حمل هفت ماه باشد و با شش ماه معلوم نیست بچه، ماندگار باشد. وقتی شما این حرف را می زنید اگر این حرف واقعیت داشته باشد و شما علم ندارید، این حرف دروغ است اما مرحوم خویی می فرمایند عیب ندارد؛ چون این مضمون از معصوم ع حکایت شده است پس خبر به این مضمون جایز است.

جایی که اثر جدای از واقعیت عملی فقط اخبار هم باشد ایشان می فرماید کافی است و لذا در اموری که اثر عملی نداشت مثل تاریخ و قصص، ایشان می فرمود حجیت جا دارد. اما اگر در جایی مفاد خبر، اثر عملی داشت، همه آن را قبول دارند، مرحوم آخوند هم آنجا را قبول دارد. نقطه تمایز مرحوم آخوند آنجا بود که می فرمودند اثر عملی فقط اخبار است و هیچ اثر دیگری ندارد، آیا ادله تعبد به خبر، شامل آن هم می شود؟ مرحوم تبریزی فرمودند نه، ما هم در ناحیه اخبار، عرض کردیم نه.

۱. احقاف: ۱۵.

۲. لقمان: ۱۴.



نظر استاد معظم

حالا که بحث به إسناد رسیده است به نظر ما ادله حجیت، به لحاظ إسناد، قصوری ندارند. همان مطلبی را که مرحوم خویی در إخبار فرموده، ما آن را در إسناد می‌گوییم. می‌توانید اسناد بدهید و بگویید نظر امام صادق ع این است. بحث اینکه اعتقاد بر اساس آن واجب است یا نه، این خودش یک بحث دیگری است، حالا امام صادق ع این را فرموده است، شما اگر از خود امام صادق ع هم می‌شنیدید، آیا اعتقاد به آن واجب است یا نه؟ یک بحث دیگری است که بحث از آن در ماه مبارک رمضان گذشت.

بحث ما در اینجا در إسناد است جدای از بحث اعتقاد، می‌خواهیم بگوییم نظر امام صادق ع این است که رجعت واقعیت دارد. اهل سنت بر اساس روایات کافی و غیر آن، نسبت می‌دهند که حرف ائمه شما شیعیان این است. این منوط به این نیست چیزهایی را إسناد می‌دهند، اعتقاد به آنها هم واجب باشد. ما در ماه مبارک رمضان اشاره به یک خلطی در کلمات آقایان کردیم، در حالی که ممکن است بر فرض واقعیت هم اعتقاد به امری واجب نباشد. ولی إسناد آن حساب جدایی دارد.

وجود بنای عقلا بر إسناد

اینکه امام صادق ع رجعت را فرموده است، مذهب امام صادق ع رجعت است، این نسبت دادن است و اشکالی ندارد. این إسناد که مصداقی از إخبار (إخبار مبتنی بر إسناد) است، این اشکالی ندارد. اشکال نداشتن آن به این دلیل است که بنای عقلا بر این است و لذا اهل سنت به ما نسبت می‌دهند که ائمه شما این را فرمودند، هیچ کس حق ندارد به آنها بگوید علم به صدور اینها از امام صادق ع وجود ندارد، آنها جواب می‌دهند که کتب شما حاکی از این است که امام صادق ع این را فرموده است، با اینکه خبر، حاکی از این است که امام صادق ع فرموده است و علم به صدور آن از امام صادق ع وجود ندارد اما اهل سنت به ما نسبت می‌دهند که حرف ائمه شما این است.

یعنی همان تعبد به علمی که مرحوم تبریزی فرمود در ناحیه آثار عملی جوارحی، که می‌فرماید «مگر نمی‌دانستی که باید نان بخری» آنجایی که از طرف خبر ثقه، امر خرید نان به او رسیده بود، اینجا هم اهل سنت می‌گویند ائمه شما این را گفتند. به ما حمله می‌کنند که ائمه شما بدا را گفتند، ائمه شما در رابطه با خدا این امور را گفتند و حال اینکه مدرک خیلی از آنها اخبار آحاد است. یعنی إسناد را پذیرفته‌اند، کأنه اهل سنت بر اساس ارتکاز حجیت خبر، إسناد را محقق می‌دانند و می‌گویند ائمه شما این را گفته‌اند. ما هم همین طور به اهل سنت نسبت می‌دهیم و می‌گوییم اولیاء شما این حرف‌ها را زدند. نه اینکه پیامبر صلّ الله علیه وآله وسلم این را فرموده است، می‌گوییم ابوحنیفه این طوری گفته است و حال اینکه ما از ابوحنیفه نشنیده ایم. نهایت این است با چند واسطه، ثقات آن را نقل کرده‌اند. می‌گویید ابوحنیفه قائل به نکاح محارم مثلاً شده است (وقتی می‌خواهید معایب آنها را به آنها نسبت دهید) معایب آنها را که به آنها نسبت می‌دهید، غیر از این است که بر اساس إخبارات است. مثلاً فلان خلیفه گناه کرد، شرب مسکر کرد، إسناد می‌دهید، شما مگر دیدید که شرب مسکر کرد؟ مگر یقین دارید؟ فقط خبر، حاکی از آن است.

ما در اینجا می‌خواهیم بگوییم که جواز إسناد، خودش بنای عقلاست، تعبد به علم، به لحاظ إسناد وجود دارد و شاهد آن این است که آقایان این کارها را می‌کنند. این بنا وجود دارد، خود فقها این بنا را در باب حجت بر صدور پذیرفته‌اند،



مثلاً بینة می گوید که فلانی کفر گفت، با بینة کفر را به طرف، إسناد می دهید و می گوید که طرف، کفر گفت. شاهدش این است که بینة اقامه می کنید، آیا این غیر از إسناد است؟ شما برای اینکه بگویید طرف، محکوم به کفر و ارتداد است، آیا فقط باید علم داشته باشید؟ اگر بینة بگوید فلانی کفر گفت، آیا بر اساس بینة کفر را به او إسناد نمی دهید و آثار را بار نمی کنید؟

حالا امام صادق حق گفته است، رجعت گفته است، فرقی نمی کند إسناد می خواهد عبارت باشد از امر حق، یا إسناد عبارت از کفر به کسی باشد، از این جهت تفاوتی نمی کند در بنای عقلا فرقی نیست. بله إسناد کفر که می دهید، اثر آن به لحاظ اجرای حدّ است، اثر عملی آن اجرای حدّ است، إسناد می دهید تا حدّ را بر طرف جاری کنید اما این حدّ، متفرع بر إسناد است. آیا نمی شود بر اساس بینة به امام صادق ع نسبت داد که رجعت را فرمودند و امر حقی را فرمودند؟ چه فرقی می کند؟ استناد باید معلوم باشد و لذا ثبوت واقعی کفر، موجب حدّ نیست، علم به آن باید باشد. پس بینة برای إسناد کافی است در اینجا اثر، بر وجود واقعی کفر مترتب نیست، بر علم به کفر مترتب است

اثر، بر واقع مترتب نیست همان که مرحوم خویی در مسئله إخبار فرمودند، اثر واقع نیست، اثر علم است که حجیت اماره، تنزیل می کند آن اماره را منزله علم، می گوید همان طوری که اگر علم به کفر داشتی این بود. نه اینکه اثر، مترتب بر کفر واقعی است، اثر، مترتب بر علم به کفر است. اگر تعبد، تعبد به کفر واقعی بود، کفر واقعی که منشأ حدّ نیست، آنچه که منشأ حدّ است علم به إسناد آن کفر است که موجب حدّ است. زنا واقعی، مادامی که تحقق آن معلوم نباشد، معلوم نیست حتی موجب حدّ هم باشد. ولی در باب کفر، روشن تر است.

عرض کردیم اهل سنت مطالب را إسناد می دهند، بینة بر اساس إسناد کفر به شخص، منشأ اثر است، ترتب حدّ می تواند باشد، اینها حاکی از این است که قضیه إسناد، خودش یک اثری است که نزد عقلا مفروض است و از قبیل إخبار نیست که از مضامین خبر بدهند. اهل سنت هیچ وقت به صرف اینکه روایتی از معصوم ع باشد نباید مضمون خبر را به عنوان واقعیت بیان کنند مگر به آن بیانی که مرحوم خویی داشت اما این جهت را با اینکه حجیت خبر به لحاظ إخبار، مجوز إخبار نیست اما اینها به ما إسناد می دهند که شما این را گفته اند. پس معلوم می شود که إسناد، مبتنی بر قضیه علم منحصرأ نیست، ادله حجیت هم قاصر از مسئله إسناد نیست.

اگر به اهل سنت به واسطه یک خبر ضعیف در کتب آنها، چیزی نسبت داده شود، اشتباه است. اگر در یک خبر ضعیف از روایت ما یک مضمونی از امام صادق ع نقل شود، اگر یک اهل سنت بگوید که امام شما شیعیان این را گفته است، این حرف خیلی اشتباه است.

می گوییم که عقیده شما اهل سنت این است، نمی گوییم پیامبر اکرم صلّ الله علیه وآله وسلم این را فرموده است می گوییم شما اهل سنت معتقد هستید که هرچه در صحیح بخاری است معتبر است، این روایت در صحیح بخاری است پیش شما این را قبول دارید، این یک بحث دیگر است. کلام این است که اگر در کافی ما یک روایت ضعیفی بود که إسناد می داد یک امری را به امام معصوم ع، هیچ عاقلی حق ندارد آن را به امام صادق ع نسبت بدهد (مثلاً امام صادق ع این را می گوید) مادامی که آن خبر، خبر ثقه نباشد. مشکل ما این است که حتی اگر خبر ثقه هم بود إسناد مشکل داشت طبق مسلک مرحوم آخوند، اگر خبر، خبر ثقه نبود، إسناد جایز نیست بدون شک.



اگر خبر، خبر ثقه شد مرحوم خویی فرمودند که طبق مسلک مرحوم آخوند حق إسناد ندارید؛ چون حجیت به معنای معذرت و منجزیت است نه به معنای تعبد به علمیت، اما فرمودند طبق مسلک ما حق إسناد دارید، اینجا بود که گفتیم درست است در بنای عقلا نسبت به إسناد که مترتب بر علم است، آنها بند علم نیستند و اگر خبر هم یک شیئی را از کسی حکایت کند، آن را به آن شخص إسناد می دهند. مثل بقیه موارد خبر که در آثار عملی ردعی نرسیده است پس حجت است، در بحث إسناد هم ردعی نرسیده است لذا حجت است.

نکته: اینکه در برخی روایات آمده که: «اگر پنجاه نفر در مورد یک مؤمن چیزی گفتند و مؤمن چیز دیگری را گفت حرف مؤمن را قبول کنید» معنای آن این است که باید چشم پوشی کنید، معنای آن این است که «قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ»^۱ با اینکه با پنجاه نفر علم پیدا می کنیم و می دانیم، اما بگو تو راست می گویی. و با اینکه علم هم دارید چشم پوشی کنید و نادیده بگیرید. مثلاً شما علم دارید که این آقا زنا کرده است، حق ندارید بگویید این آقا زنا کرده است؛ چون اگر این را بگویید، شما را شلاق می زنند با اینکه می دانید این آقا این کار را انجام داده است. بنا نیست که هر چه می دانیم، إسناد آن هم جایز باشد.

اینکه روایت می فرماید: «كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقْهُ وَكَذِّبْهُمْ»^۲ این به این معناست که ترتیب اثر عملی نده، مثلاً طرف می گوید که فحش ندادم، او را تنبیه نکن و بگو تو راست می گویی، اما در دل خودت حرف او را قبول نکن. در اینجا یک نفر را تصدیق می کنید و پنجاه نفر را تصدیق نمی کنید، معنای تکذیب آن پنجاه نفر این نیست که به آنها بگویید که چرا دروغ می گویند. «کذبهم» به این معنا نیست که به آنها بگویید که دروغ می گویند، بلکه به این معناست که این آقا را کتک زن، تکذیب به لحاظ ترتیب اثر حرف آن پنجاه نفر در حق این آقا است. نه اینکه به آنها بگو که شما دروغ می گویی.

پس بنابراین منظور ما این است که ادله حجیت خبر در ناحیه إسناد، در بنای عقلا در آن، همان طور که مرحوم خویی فرموده است قصوری ندارد، ولو ما در ناحیه إخبار با مرحوم تبریزی موافقت هم داشته باشیم که بگوییم بنای عقلا بر إخبار بر اساس خبر ثقه نیست که مضامین إخبار ثقات را بدون حتی إسناد، ایشان فرمودند جایز نیست آن مضامین را بگویید مادامی که علم ندارید مثلاً بگویید حجامت مفید است، مرحوم تبریزی فرمودند که حق ندارید، دلیل حجیت، مجوز این کار نیست. ولی ادله حجیت می گوید إسناد جایز است؛ چون خود بنای عقلا این است. به طرف می گویند چرا این کار را کردی؟ چرا این حرف را زدی؟ إسناد می دهند که تو این کار را کردی، این حرف را زدی، إسناد می دهند و ترتیب اثر می دهند، به واسطه فلان ثقه این إسناد را می دهند. اینکه شارع گفته نادیده بگیر، یعنی عفو و گذشت کن، اما اینکه این حرف گفته شده، شارع، نفی إسناد نمی کند، نمی گوید بگو این آقا این حرف را زده است، یعنی با او مقابله نکن. ولذا در بنای عقلا، إسناد حسابی جدای از إخبار از مضمون دارد. بر اساس خبر ثقه إسناد می دهند و می گویند فلانی این حرف را زده است، فلانی گفت زید این کار را انجام داده، و لذا من إسناد می دهم و می گویم زید این کار را انجام داد، زید این حرف را زد. اینکه «زید این حرف را زد» مبتنی بر این است که یک ثقه ای این را حکایت کرده باشد.

^۱. توبه: ۶۱.

^۲. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج ۸؛ ص ۱۴۷.



کل کتب فقها مبتنی بر این است که مثلاً قال الشيخ فی الخلاف، این إسناد به شیخ بر این اساس است که مثلاً در مفتاح الکرامه و جواهر، آمده که شیخ این را فرموده است. پس قضیه به إسناد قائل، بر اساس واسطه، در بنای عقلا یک امر خیلی متعارفی است. همان طوری که اگر شما کتاب خلاف مرحوم شیخ را ببینید، می گوید قال الشيخ فی الخلاف، در جایی که واسطه ثقه ای برای شما نقل کند باز هم إسناد می دهید و می گوید مرحوم شیخ در خلاف این را فرموده است. إسناد مترتب بر علم است منتهی دلیل حجیت می گوید همان اثر مترتب بر علم، بر خبر هم مترتب است. گفتیم این اثر، مترتب بر واقع نیست، یعنی اگر امام صادق ع واقعاً فرموده باشند ولی شما علم ندارید و خبر دال بر آن هم وجود ندارد، اگر این إسناد را دادید، قول به غیر علم است و گناه کرده اید ولی اگر خبر باشد، بنای عقلا این است که إسناد جایز است و اشکالی ندارد. بنای عقلا بر إخبار از مضمون بر اساس حجیت خبر نیست اما بنای عقلا بر إسناد وجود دارد.

وقتی که بنای عقلا وجود دارد اگر ادله دیگر قاصر باشد، خود بنای عقلا دلیل است. مرحوم تبریزی فرمودند بنای عقلایی در إخبار نیست، ما می گوئیم بنای عقلا در إسناد وجود دارد. إسناد قسمی از خبر است گاهی می گوید حجامت مفید است، این یک نوع خبر است ادله حجیت نیامده بگوید شما می تواند خبر از این مضامین بدهید.

خیلی از مواقع عرف إسناد می دهند و واسطه را هم نمی گویند و آن را پنهان می کنند چون محذور دارد و برای واسطه مشکل پیدا می شود مثلاً می گویند فلانی این حرف را زده، می گوئیم شما از کجا این حرف را می زنید؟ می گوید من خودم نشنیدم بلکه ثقه ای این را برای من نقل کرد. به همین مقدار می گوید فلانی این حرف را زده و إسناد می دهند. ممکن است خیلی از مرسلات مرحوم صدوق دلیل بر هیمن باشد، نه اینکه جازم باشد، جازم بودن مبتنی بر این است که إخبار به غیر جرم جایز نباشد، اگر گفتیم إسناد بر اساس خبر ثقه جایز است چه اشکالی دارد و لذا مرحوم خویی می فرماید إسناد جایز است نه فقط إسناد بلکه می فرماید إخبار هم جایز است و لذا مرحوم خویی می فرماید قال الصادق ع در آنجایی که خبر ثقه معنعن است تا امام صادق ع، مرحوم خویی می فرماید من یقین ندارم امام صادق ع فرمودند اما ادله حجیت خبر من را متعبد به علم کرده است.

لذا طبق مسلک مرحوم خویی که إخبار را جایز دانست بر اساس دلیل حجیت خبر، إسناد هم قسمی از إخبار است و جایز است. مرحوم تبریزی در إخبار تشکیک کرد به طور مطلق و فرمود إخبار جایز نیست بر اساس اثر إخبار، دلیل حجیت نیامده مجوز إخبار باشد، دلیل حجیت آمده بگوید که اثر بر آن واقعیت را بار کنید، نیامده بگوید اثر علم به واقع را بار کنید، به لحاظ إخبار ما را متعبد نکرده است.

ما می گوئیم، به لحاظ إسناد، ادله حجیت ما را متعبد کرده است و همواره بنای عقلا بر این است که إسناد می دهند بر اساس خبر ثقه، مثلاً صاحب جواهر به شیخ نسبت می دهد و شما می گوید شیخ این را فرموده است.

اینکه برخی شیخ انصاری بشوند و تعبیرشان مبتنی بر دقت احتیاطی باشد «قال الشيخ فی محکی الخلاف»، این یک احتیاط است و برای شیخ انصاری است. اگر بگوید «قال الشيخ فی محکی الخلاف»، این اصلاً دلیل حجیت نمی خواهد؛ چون راست می گوید، یقین دارد و دیده که جواهر گفته است و از مرحوم شیخ حکایت می کند لذا این نیاز به دلیل حجیت ندارد و این علم است. اما جایی که شخصی به شیخ نسبت داده است، من آن را به خود شیخ مستقیماً نسبت بدهم، این است که نیاز به دلیل تعبد دارد و نیاز به دلیل حجیت دارد.



به نظر ما در بنای عقلا محذوری نسبت به این وجود ندارد و لذا مضامین مربوط به اعتقادات را به ائمه ع بر اساس اخبار ثقات نسبت می دهند، هم شیعه و هم غیر شیعه نسبت می دهند که مذهب اهل بیت ع این است و حال اینکه گاهی مذهب اهل بیت ع بر اساس اخبار آحاد ثابت شده است و ما می گوییم مذهب اهل بیت ع این است. و اینکه می گوییم «مذهب اهل بیت ع این است» به این معنا نیست که حتماً به آن علم داریم بلکه می تواند به واسطه خبر ثقه باشد.

نتیجه آن این می شود که نسبت به آنچه از روایات ما از امور اعتقادی آمده است، ممکن است بگوییم اعتقاد به آنها واجب نیست؛ چون ادله حجیت مصحح وجوب اعتقاد نیست که مرحوم تبریزی فرمودند اما مصحح إسناد هست، یعنی می توانیم بگوییم مذهب امام صادق ع این است، اما بنا نیست که هر چه مذهب امام صادق ع باشد، اعتقاد به آن بر ما واجب باشد چون «مذهب امام صادق این است» یعنی یک امر واقعی است، ما بارها گفتیم که هر واقعی که جزء وجوب اعتقادات نیست. آیا اعتقاد به این واقعیت که «این دیوار سفید است» بر ما واجب است؟

پس بنابراین بحث إسناد یک امر جدای از بحث اعتقاد است. ما در ماه مبارک رمضان گفتیم به صرف اینکه خبر معتبر داریم نسبت به یک قصیه مناسب با اعتقاد (نه به وجوب اعتقاد به یک قصیه ای)، گفتیم این ملازم با وجوب اعتقاد به آن قصیه نیست؛ چون ممکن است اگر واقعیت آن شیء، به علم هم محرز شود، اعتقاد به آن شیء واجب نباشد. ولی بحث إسناد یک حساب دیگری دارد. کما اینکه اخبار هم همین طور است و ممکن است اعتقاد جایز نباشد اما اخبار جایز باشد، که مرحوم تبریزی فرمودند اخبار جایز نیست اما مرحوم خویی فرمودند که اخبار جایز است. ولی این إسناد، با اینکه مضامین اخبار مناسب اعتقاد، با فرض اینکه اعتقاد به آنها واجب نیست اما إسناد آنها به ائمه ع جایز خواهد بود. کما اینکه اگر علم به اینکه ائمه ع این را فرموده اند إسناد جایز بود، در حالی که ممکن بود، اعتقاد، واجب نباشد؛ چون بنا نیست که هر واقعی که ائمه ع فرمودند، اعتقاد به آن واجب باشد. مرحوم شیخ هم این بحث را دارند. اعتقاد به توحید، نبوت و معاد بر ما واجب است اما اعتقاد به تفصیل قیامت، برزخ، قبر و امثال اینها، موجبی ندارد. مرحوم شیخ در رسائل به مناسبت همین بحث، تصریح دارد اینکه از برخی کتب اعتقادی بر می آید که یک اموری را ذکر کردند به عنوان اعتقاداتی که باید معتقد شد مانند شرح باب حادی عشر، مرحوم شیخ می فرماید وجوب اعتقاد به این امور مشکل است.

بنا نیست که هر امری که واقعیت داشته باشد و علم به آن وجود داشته باشد، اعتقاد به آن واجب باشد. ولی می توان إسناد داد، مثلاً إسناد بدهیم که امام صادق ع فرمودند که نکیر و منکر واقعیت است، اگر این مضمون با خبر ثقه ثابت شود، إسناد آن بر اساس بنای عقلا بر حجیت خبر، جایز خواهد بود.

إسناد اخبار پزشکی نیز از این قبیل است آنجایی که ثقات به صورت معنعن نقل کرده باشند نه اینکه یک خبر مرسل باشد یا ثقه نباشد، در این موارد، إسناد جایز نیست. اگر در جایی خبر ثقه معنعنی وجود داشت و مفید علم و وثوق هم نبود إسناد آن امور به اینکه معصومین ع فرمودند اشکالی ندارد.

حجیت بر اساس تعبد است و وقتی که خلاف واقع ثابت شده باشد، همانطوری که اگر خبر واحد وجوب را می گوید و شما می دانید که وجوب، واقعیت ندارد، در آنجا تعبد نیست، حجیت در جایی است که احتمال صدق استناد در آن باشد تا دلیل حجیت شامل آن بشود. ولی اگر در جایی خلاف واقعیت باشد قطعاً إسناد به معصوم ع هم جایز نیست. مگر مورد تقیه باشد که آن حرف دیگری است؛ چون امور خلاف واقع، با عصمت و علم سازگار نیست و معصومین ع خلاف واقع نمی گویند و بر آنها کذب جایز نیست، این هم از همین قبیل است.



حرف مرحوم آخوند این است که فقط جعل منجزیت و معذرت است، دست مرحوم آخوند از إسناد کوتاه است. اینکه بنای عقلا بر إسناد است، یک اشکال به مرحوم آخوند است که چرا حجیت را به این معنا می دانید و لذا مرحوم خویی فرمود که از نظر مرحوم آخوند نمی شود گفت «قال الصادق ع».

والحمد لله رب العالمین